

نظریه نوحاسته‌گرایی زبانی در بوته نقد

هوشنگ خوش‌سیما*

سجاد فرخی‌پور**

مهدی جلالوند***

چکیده

دو مکتب عقل‌گرا و تجربه‌گرا درباره منشأ زبان نظر متفاوتی دارند. عقل‌گرایان، زبان به معنای قوه و استعداد ذهنی آن را فطری انسان می‌دانند و برای اثبات آن، ادله محکمی اقامه کرده‌اند؛ در مقابل، تجربه‌گرایان بر اکتسابی بودن زبان به کمک فرایندها و مکانیسم‌های غیرمستقیم تأکید دارند و زبان را حاصل تجربه و تعامل ذهن با محیط می‌دانند. اندیشمندان اسلامی معتقدند امور فطری از ابتدای خلقت به صورت بالقوه در درون انسان نهاده شده و رشد و تقویت آن وابسته به عوامل درونی و بیرونی متعددی است. با این معنا از فطرت، استدلال‌های نوحاسته‌گرایی نقد شده و بیان شده زبان قوه‌ای درونی در نوع انسان است که در یک حرکت به فعلیت می‌رسد و تحت تأثیر عوامل محیطی متفاوت، رشد می‌کند و دستورات زبانی را می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: فطری‌گرایی، چامسکی، نوحاسته‌گرایی، فطرت.

* دانشیار آموزش زبان انگلیسی دانشگاه درینوردی و علوم دریایی چابهار (نویسنده مسئول): khoshshima@cmu.ac.ir

** دانشجوی دکتری آموزش زبان انگلیسی دانشگاه درینوردی و علوم دریایی چابهار

*** دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران و مربی مجتمع آموزش

عالی شهید محلاتی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۱/۲۱

مقدمه

بحث در چگونگی بروز زبان، کانون توجه تحقیقات زبان‌شناسی و مطالعات بین‌رشته‌ای فراوانی بوده است. نبود شواهد مستقیم از یک سو و ضعف‌های روش‌شناختی تحقیقات انجام‌شده از سوی دیگر باعث شد تا در بسیاری از موارد، محققان به استنباط از شواهد غیرمستقیمی مانند شواهد فسیلی، مدارک باستان‌شناختی، تنوع مؤلفه‌های زبانی، مقایسه زبان‌ها و چگونگی فراگیری زبان بسنده کنند و به تبع آن، نظریه‌هایی را مطرح نمایند که صحت و روایی هیچ‌کدام از آنها به‌طور کامل اثبات نشده است. استعانت از بنیان‌های نظری دیگر علوم، از جمله مباحث مطرح‌شده در فلسفه، زیست‌شناسی و روان‌شناسی نیز به دلیل طرح مفروضات رقیب، نتوانست محققان را به یک اجماع در مورد منشأ زبان برساند. در عین حال نمی‌توان پیشرفت‌های نظری حاصل‌شده در زبان‌شناسی که پاسخ‌گوی بسیاری از ابهامات و مسائل جدید در مورد زبان انسان، چگونگی بروز و منشأ آن بود را نادیده گرفت.

در سال‌های اخیر دو نظریه غالب در حوزه زبان‌شناسی مطرح شده است که هم از حیث نظریه‌پردازی دارای بنیان‌های استواری بوده‌اند و هم شواهد به‌دست آمده در میدان عمل، مؤید آنها بوده است. یکی از این جریان‌ها نظریه فطری‌نگری (Nativism) چامسکی است. براساس این نظریه، زبان انسان ماهیت فطری و درون‌زادی دارد و انسان در بدو تولد دارای این توانایی ذاتی و خدادادی است (Chomsky, 1986: 15). این جریان فکری سال‌ها جریان نظری غالب در زبان‌شناسی بوده و علاوه بر قرابت حداکثری خود با مبانی دینی، پاسخ‌گوی سؤالات متفاوتی در مورد منشأ زبان، چگونگی رشد آن در انسان و چگونگی فراگیری آن توسط کودک بوده است.

پس از رویکرد فطری‌گرای چامسکی، رویکردهای شناختی (Cognitive) به دنیای زبان‌شناسی پا گذاشته‌اند که یکی از مشهورترین آنها نظریه نوحاسته‌گرایی (Emergentism) است که بر پایه مکانیسم‌های ضمنی غیرمستقیم (Implicit) استوار است (Mitchell, Myles, Marsden, 2013: 91). براساس این نظریه، زبان انسان یک پدیده ذاتی، درون‌زاد و فطری نیست، بلکه یک پدیده پسینی اکتسابی است که براساس مکانیسم‌ها و فرایندهای عمومی شناختی - ذهنی و کاربردمحور (Usage-Based) از عدم به ظهور می‌رسد (Ibid: 98). متعاقب این تئوری که دارای بنیان‌های نظری و تجربی قابل قبولی است، برداشت‌هایی را می‌توان متصور بود که یکی از مهم‌ترین و محتمل‌ترین

آنها، رد فطری‌گرایی زبان انسان و یک حمله غیرمستقیم به روح و ماهیت غیرمادی انسان و در نهایت زمینه‌ای برای به چالش کشیدن آموزه‌های دینی است. ریشه‌دار بودن بنیان‌های نظری این رویکرد زبان‌شناختی در مبانی فلسفی تجربه‌گرایی چون جان لاک نیز خود مؤید این مدعاست. از این رو تحقیق حاضر تلاشی است تا علاوه بر تبیین این دو رویکرد و مبانی نظری آنها، با اثبات فطری بودن زبان انسان از منظر دین، نقدهایی را بر دیدگاه رقیب وارد سازد.

مفهوم «زبان» انسان و فطری بودن آن

منظور از زبان در پژوهش حاضر، قوه و استعداد ذهنی زبان (Language Faculty) است، نه تکلم؛ زیرا تکلم، نتیجه بالفعل این توانایی ذهنی است. برای اینکه درک کاملی از این قوه ذهنی حاصل شود، مطالعات بین‌رشته‌ای فراوانی در زمینه‌های زیست‌شناسی، روان‌شناسی، عصب‌شناسی زبان و زبان‌شناسی انجام گرفته است.

کلمه «زبان» در بافت‌ها و رشته‌های مختلف، معانی متفاوتی دارد. این کلمه در کاربرد عامیانه خود به معنای یک نظام ارتباطی خاص مبتنی بر فرهنگ است. اما در مباحث زبان‌شناختی، این کلمه دارای معنای کاملاً متفاوتی است. در تحقیق حاضر، زبان یک مؤلفه از ذهن/مغز انسان است. بر این اساس، همه جنبه‌های ادراک، معرفت و شناخت، حداقل در اصول، در دسترس زبان هستند. حتی برخی از جنبه‌های عاطفی - شناختی که در کلام و لفظ نمی‌آیند، متأثر از فرایندهای تفکری مبتنی بر زبان‌اند (Jackendoff, Pinker, 2005: 212). براساس این مفهوم، زبان یک نظام محاسباتی درونی انسان است که حداقل به همراه دو سیستم زیستی دیگر در درون او بروز پیدا می‌کند. این دو نظام هم‌زیست زبان، سیستم حسی - حرکتی (Sensory- Motor) و سیستم ادراکی - ارادی (Conceptual-Intentional) هستند (Ibid: 215).

طبق نظر چامسکی (Chomsky, 1981)، وجود این سه مؤلفه در کنار هم در هر موجود زیست‌مند منجر به ایجاد یک ظرفیت در آن موجود می‌شود که براساس آن می‌تواند همه زبان‌های

۱. منظور از مغز همان سیستم عصبی است که ذهن در آن جای دارد. بنابراین ذهن تجلی‌گاه ادراک، تفکر، عاطفه و تصورات انسان است که در درون این سیستم عصبی شکل می‌گیرد. در مقاله چامسکی از هر دو لغت به صورت هم‌زمان استفاده شده است.

طبیعی دنیا را بدون نیاز به آموزش مستقیم یاد بگیرد و تنها موجودی که تاکنون از این ظرفیت بهره کامل برده، انسان است. زبان‌شناسان بر این عقیده‌اند که دیگر نظام‌های درونی انسان مانند حافظه (Memory)، تنفس و سیستم گردش خون، شرط لازم برای بروز زبان‌اند، اما شرط کافی نیستند. به عبارت دیگر، زبان یک سیستم محاسباتی زبان‌شناختی انتزاعی است که مستقل از همه سیستم‌ها و نظام‌هایی است که با آنها تعامل یا وجه اشتراک دارد. بر مبنای نظر فیچ، هاوسر و چامسکی (Chomsky, 2005) این سیستم محاسباتی انتزاعی که نحو محدود (Narrow Syntax) نام دارد، مؤلفه اصلی زبان است که آرایه‌های درونی زبان انسان را تولید می‌کند، سپس در سطح مشترک خود با نظام حسی - حرکتی با یاری جستن از سیستم آوایی بدن انسان و در سطح مشترک خود با نظام ادراکی - ارادی و با مشارکت سیستم سمانتیک ذهن انسان، این نمودهای درونی را به شکل کلام بروز می‌دهد.

یکی از ویژگی‌های اصلی نحو محدود که هسته اصلی زبان انسان است، وجه بازگشتی آن است؛ یعنی به کمک مؤلفه‌های محدود و اولیه موجود، قدرت تولید بی‌نهایت عبارت مستقل را دارد که پس از پردازش و عبور از سیستم‌های ادراکی - ارادی و حسی - حرکتی به شکل تکلم نمود عینی پیدا می‌کنند (Ibid: 4). بر این اساس مراد از زبان، همان سیستم محاسباتی انتزاعی ذهن انسان است. با این بیان می‌توان گفت منظور از فطری بودن زبان این است که این قوه ذهنی مبنای یادگیری زبان انسان است؛ بنابراین خود یاد گرفته نمی‌شود. به عبارت دیگر، قبل از یادگیری زبان توسط انسان، این توانایی به‌صورت درون‌زاد در ذهن انسان قرار داده شده و مغز انسان هنگام خلقت به‌گونه‌ای طراحی شده که برای یاد گرفتن زبان تمایز یافته است.

نظریه فطری‌انگاری چامسکی

چامسکی، قوه ذهنی زبان (Language Faculty) را شامل دانش درون‌زاد فطری از قوانین، اصول و قیود زبانی می‌داند که در زمان تولد، حالت اولیه زبان انسان (Initial State) را تشکیل می‌دهند. در دوران کودکی نیز در نتیجه تعامل این حالت اولیه ذهنی زبان انسان با محیط و قرار گرفتن کودک در معرض داده‌های اولیه زبانی، قوه زبانی فرد به تکامل می‌رسد و سبب شکل‌گیری حالت نهایی آن (Final State) می‌شود. چامسکی در نظریه‌پردازی اولیه خود با عنوان گرامر جهانی

Universal Grammar)، زبان را یک موهبت ژنتیک و اعطایی می‌داند که هنگام تولد اصول و پارامترهای آن به صورت درون‌زادی همراه کودک است و به شکل واسطه فراگیری زبان (Language Acquisition Device) در مغز انسان قرار داده شده است (Chomsky, 1965: 23-30).

او در نظریه‌پردازی ثانویه خود با عنوان کمینه‌گرایی (Minimalism)، اگرچه تصویرسازی نظری متفاوتی از فرایند و چگونگی یادگیری زبان ارائه می‌دهد، اما دوباره بر درون‌زادی بودن و فطری بودن قوه زبانی انسان تأکید می‌کند. به‌طور کلی چامسکی در نظریه گشتاری - زایشی خود که در پاسخ به نظریه‌های زبان‌شناختی ساختارگرا مطرح شد، این نکته را بیان می‌کند که کودکان با وجود دریافت ورودی زبانی اندک، ناکافی و حتی در مواردی نادرست از محیط، توانایی یادگیری کامل زبان به نحو احسن را دارند؛ زیرا انسان از بدو تولد دارای یک قدرت ذاتی برای ساخت سازه‌های زبانی براساس داشته‌های ژنتیک و درون‌زاد خود است (Chomsky, 1959: 30). این سازه‌های زبانی، واحدهای ساختاری نحو محدود هستند که به آن اشاره شد.

اگرچه بعدها زبان‌شناسی زایشی چامسکی از مباحث دستوری گشتاری عبور کرد، اما تصویرسازی انتزاعی و نظری چامسکی از قواعد و دستورهای درون‌زاد زبان انسان که به صورت پیشینی در قالب الگوهای پیش‌ساخته و کنده‌ساخته‌های فطری در مغز انسان قرار دارند، ثابت ماند. این نظریه پاسخ داد که چگونه کودک با وجود قرارگیری در معرض جملات گفتاری محدود، نادرست و غیر آموزشی، به یک توانش شگفت‌انگیز زبانی با قابلیت خلق جملات و ساختارهای دشوار و خلاقانه دست می‌یابد.

براساس نظر چامسکی، همه کودکان در زمان تولد دارای گرامر جهانی هستند که دربر دارنده همه عناصر اساسی و زیرساخت‌های همه زبان‌های طبیعی انسانی است. به همین دلیل یادگیری زبان مجموعه‌ای از فرضیه‌سازی‌های ناآگاهانه ذهنی براساس داده‌های زبانی محدود ورودی و سپس اعتبارسنجی ناآگاهانه این فرضیه‌ها در مورد دستور زبان است (Chomsky, 1995: 32). به عبارت دیگر برای اینکه کودک زبان را یاد بگیرد، باید دارای یک نظریه (فرض اعتبارسنجی‌شده و اثبات‌شده) زبانی در مورد شکل‌های خاص نحوی و محتمل همان زبانی باشد که در معرض آن قرار گرفته است.

این نظریه زبانی، پیشینی و فطری و از قبل به صورت گرامر جهانی در ذهن کودک گماشته شده و متناسب با همه زبان‌های طبیعی انسان است. سپس کودک برای یادگیری زبان مادری خود از این نظریه زبانی فطری برای شکل دادن فرضیات جدید و اعتبارسنجی آنها به‌عنوان سنگ بنا و شالوده یادگیری زبان بهره می‌برد. به عبارت دیگر، گرامر جهانی شامل موارد زیر است:

الف. چگونگی تحلیل داده‌های زبانی ورودی؛

ب. مفاهیم زبان‌شناختی ناظر بر فرضیه‌سازی دستوری؛

ج. چگونگی تطابق داده‌های زبان ورودی با فرضیه‌های ساختاری؛

د. قیدها و محدودیت‌هایی که فرضیه‌سازی در مورد دستور زبان و خارج از معیارهای طبیعی

بشری را کنترل می‌کند (Chomsky, 1981: 32-33).

نکته اصلی طرح‌شده در زبان‌شناسی چامسکی این است که شکاف بین آنچه کودک در معرض آن قرار می‌گیرد و توانش زبانی‌ای که یک فرد بالغ از آن بهره می‌برد، بیش از آن است که بتوان با در نظر گرفتن نقش یادگیری، بر آن پل زد. به عبارت دیگر، کودک برخی از جنبه‌های زبان خود را مدیون مکانیسم محاسباتی مادرزادی خود است که فقر محرک، عدم کفایت تجربه و عدم آموزش را جبران می‌کند. پس زبان اکتسابی نیست و نیازمند یک قوه درون‌زادی است. برای دفاع از این موضع، چامسکی برهان‌هایی را نیز مطرح کرده است که در ادامه به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

۱. برهان فقر محرک

این برهان بیان می‌دارد که داده‌های اولیه زبانی که کودک در معرض آنها قرار می‌گیرد، از دو منظر کفایت نمی‌کنند:

الف. این جمله‌ها تنها نمونه محدودی از بی‌نهایت جمله‌ای است که یک زبان طبیعی داراست؛

ب. این جمله‌ها اعتبار و روایی لازم برای باطل ساختن فرض‌های غلطی را که کودکان از

دستور زبان ایجاد کرده‌اند، ندارند.

با استناد به گزاره اول، چامسکی داده‌های اولیه زبانی را برای اینکه کودک بتواند براساس آن به

فرضیه درستی از دستور زبان انسانی دست یابد، فاقد غنای کافی می‌داند (Chomsky, 1959: 30-40).

کودک جملاتی را می‌سازد که هیچ‌گاه از محیط نشنیده است. بنابراین کودک دارای یک منشأ

زبانی فطری است که او را قادر می‌سازد بر اساس داده‌های محدود زبانی، تعمیم دهد و بی‌نهایت جمله خلاقانه را یاد بگیرد.

گزاره دوم نشان می‌دهد که همین منشأ فطری به کودک کمک می‌کند در فرضیه‌سازی خود دچار اشتباه نشود (Ibid). به عبارت دیگر کودک بدون نیاز به توجه آگاهانه به دستور زبان مادری خود، آن را بدون غلط یاد می‌گیرد و حتی اگر در معرض ساختارهای زبانی غلط قرار گیرد، فرض درست را شکل می‌دهد؛ زیرا گرامر جهانی - همان‌طور که اشاره شد - فرضیه‌سازی کودک از دستور زبان را متناسب با زبان‌های طبیعی بشر، کنترل و مقید می‌کند.

۲. برهان نیادگیری

بر اساس این برهان، کودکان با وجود قرار گرفتن در معرض داده‌های اولیه زبانی گوناگون، در محیط‌های متفاوت و با والدین مختلف، همگی یک زبان معیار را با توانش حداکثری یاد می‌گیرند (Ibid). به‌عنوان نمونه در زبان فارسی، کودکانی که در خانواده‌های مختلف و در معرض داده‌های زبانی متفاوت (هم از حیث کمیت و هم از حیث کیفیت) قرار می‌گیرند، زبان مادری خود را به یک شکل و در یک زمان (حدود دو سالگی) یاد می‌گیرند. بنابراین باید امری بین آنها مشترک باشد که همان گرامر جهانی است.

همچنین بر اساس این برهان، کودکان تنها در معرض شواهد مثبت زبانی قرار می‌گیرند، ولی تنها زبان مادری خود را یاد می‌گیرند، نه چیز دیگری. برای مثال، کودکان فارسی‌زبان در معرض جمله‌هایی از والدین و محیط خود قرار می‌گیرند که ناظر بر این حقیقت‌اند که زبان فارسی این است، ولی هیچ‌گاه جمله‌ای از والدین خود نمی‌شنوند که زبان فارسی این نیست. به عبارت دیگر هیچ‌وقت والدین یک جمله نادرست یا یک جمله غیر فارسی به کودک آموزش نمی‌دهند که متعاقب آن به کودک بگویند این جمله، جمله غلطی است و فارسی نیست و از آن استفاده نکن؛ با این حال، به‌دلیل بهره‌گیری از گرامر فطری جهانی، کودک می‌تواند جملات غیر فارسی را تمیز دهد.

بنیان‌های فلسفی نظریه چامسکی

فهم‌پذیری، هسته اصلی ادبیات فطری‌گرایی در فلسفه مدرن است. دکارت بر این عقیده است که همه ما انسان‌ها از یک اندیشه و فکر انتزاعی غیر حسی در مورد جهان فیزیکی

برخورداریم. از این رو تجمیع حس - ادراک این امکان را به ما می‌دهد تا این تفکر انتزاعی را با جزئیات وابسته محیطی پر کنیم. بنابراین فهم‌پذیری که درک کلی ما از جهان (خدا، اشیای فیزیکی، فضا و ...) است، بر پایه این تفکرات و ایده‌های انتزاعی استوار است (Descartes, 1647: 18). اما در پاسخ به این پرسش که تفکرات انتزاعی در مورد جهان از کجا می‌آید، فلاسفه عقل‌گرا معتقدند که انسان قبل از ورود به جهان دارای دسته‌بندی‌های پیش‌بارگذاری شده است؛ به دیگر بیان، فهم‌پذیری ما از عالم، اعم از اشیای فیزیکی، فضا، علیت و خدا، ریشه در ادراکاتی دارد که نمی‌توان از طریق حس به آنها دست یافت. بنابراین انسان در ذهن خود با دسته‌بندی‌هایی پیش‌بارگذاری شده از مفاهیم، اصول و کلیات، پای به این عالم می‌گذارد و همین‌ها وی را قادر می‌سازند درک معناداری از بسیاری از پدیده‌های این عالم حاصل کند. در این میان، عقل با کندوکاو این موهبت فطری درون‌زاد، به انسان کمک می‌کند تا به درک پیشینی (apriori understanding) خود از اشیا دست یابد (Ibid: 30-50). در این فرضیه‌سازی، دکارت بر این نکته تأکید می‌کند که یک تفکر ذاتی از یک وجود نامتناهی (امضای خدا در درون مخلوقات خود) همان چیزی است که به انسان این توانایی را می‌دهد که قبل از تجربه جهان، و رای اندیشه انسانی را بشناسد.

فیلسوف عقل‌گرای آلمانی، ویلیام لایبنیتس، یکی دیگر از حامیان فطری‌گرایی است. او با زیر سؤال بردن تصویرسازی و قیاس ذهن انسان با لوح خالی، که توسط لاک مطرح شده بود، به دفاع از فطری‌گرایی پرداخت. همچنین او توانست با بازسازی برهان فقر محرک به بسیاری از انتقادات از فطری‌گرایی پاسخ دهد. او بر این باور است که ایده‌های درون‌زاد انسان به او اجازه می‌دهند تا درک کند چگونه چیزها اتفاق می‌افتد و چرایی آنها را نیز پاسخ می‌دهد (Libeniz, 1704: 67; 1714: 111-112).

بنابراین دکارت معتقد است خرد انسان به او اجازه می‌دهد که فراتر از تجربه حرکت کند و درک عمیق‌تر از جهان داشته باشد. به طور خلاصه، فلاسفه عقل‌گرا که از فطری‌گرایی به‌عنوان یک برهان برای تأیید مدعای خود استفاده می‌کردند، بر این باورند که تجربه و مکانیسم‌های یادگیری از طریق تجربه برای یادگیری انسان کافی نیست و نیاز به یک موهبت درون‌زاد و فطری قوی داریم که برای یادگیری اطلاعات، ایده‌ها، عقاید و حتی دانش، تمایز یافته است. از این رو پیشینی بودن یک امر، اگرچه لزوماً متضمن صحت آن نیست، اما نشان می‌دهد که آن امر، پیشینی و الزامی

است. چامسکی با بهره‌گیری از این مبانی فلسفی این نکته را طرح کرده است که کودکان باید دارای یک دانش زبانی ذاتی باشند که باعث یادگیری زبان مادری در آنها می‌شود (Chomsky, 1965: 37).

نظریه نوحاسته‌گرایی

نظریه نوحاسته‌گرایی در مورد منشأ و چگونگی فراگیری زبان، در نقطه مقابل نظریه فطری‌گرایی چامسکی قرار می‌گیرد. براساس این نظریه، ذهن انسان از طریق تلاش ناآگاهانه، الگوهای معنادار دستوری را از محیط پیرامون استخراج می‌کند و یاد می‌گیرد (Hawkins, 2008: 466). واژه امرجنیتسیم (Emergentism) که به معنای نوحاسته‌گرایی است، یک کلمه عمومی و کلی برای همه نظریه‌هایی است که قائل به استنتاجی بودن (Inductive) و اکتسابی بودن زبان انسان از محیط به کمک فرایندها و مکانیسم‌های غیرمستقیم و بدون نیاز به درون‌مایه فطری هستند.

براساس نظریه نوحاسته‌گرایی، هیچ درون‌مایه فطری مانند گرامر جهانی، نحو محدود و منشأ یادگیری زبان در انسان وجود ندارد، بلکه دستور زبان از طریق استفاده زبانی (Usage) و تجربه زبانی ساخته و استخراج می‌شود (Mitchell, Myles, Marsden, 2013: 99-114). این در حالی است که چامسکی قائل به وجود کنده‌ساخت‌ها یا همان سازه‌های پیشینی درون‌زادی ذهنی برای تشکیل دستور زبان است. نوحاسته‌گراها بر این عقیده‌اند که سازه‌های دستوری زبان انسان از طریق وابسته‌سازی بین فرم و معنا (Form-Meaning Association) به صورت پسینی ظاهر می‌شوند (Ibid: 100). این سازه‌های دستوری پسینی، واحدهای سمبلیکی هستند که فرم‌های واژگانی، ساختارهای نحوی و ویژگی‌های ریخت‌شناختی را با کارکردهای کلامی، پراگماتیک و سمانتیک ربط می‌دهد.

همان‌طور که مدل نظری چامسکی چگونگی محدودسازی فرضیه‌های زبانی را به کمک گرامر جهانی توضیح می‌دهد، نوحاسته‌گراها نیز بر این عقیده‌اند که ساخت سازه‌های دستوری زبان از مکانیسم‌های کنترل‌کننده بهره می‌برد؛ به طوری که سازه‌های ایجادشده قبلی در ذهن یادگیرنده که براساس تجربه و استفاده زبانی به وجود آمده‌اند، محتمل‌ترین سازه‌ها را در گفتمان‌های جاری زبانی، شناسایی می‌کنند و ایجاد یا عدم ایجاد آن را پیش‌بینی می‌کنند (Ibid: 104).

براساس نظر نوحاسته‌گرایی، چند عامل در ایجاد ساخت‌های زبانی و قوانین دستوری نقش دارند. اولین عامل فراوانی (Frequency) است. از آنجاکه بروز زبان در ذهن انسان یک فرایند استفاده‌محور (Usage-based) است، هرچه فراوانی یک محرک در داده‌های زبانی تجربه‌شده توسط فرد بالاتر باشد، آن محرک با سرعت و دقت بالاتری پردازش می‌شود. بنابراین فراوانی هم باعث تشخیص و تمایز ساخت‌های زبانی از دیگر داده‌های زبانی بی‌معنا می‌شود و هم سبب تسریع یادگیری آن ساخت می‌گردد.

عامل مؤثر دیگر در این فرایند، سایه‌افکنی (Overshadowing) است. براساس این عامل هرچه محرک برجسته‌تر از سایر محرک‌های زبانی باشد، احتمال ایجاد رابطه بین آن شکل زبانی و کارکرد آن و به تبع آن، احتمال تشکیل ساخت زبانی تقویت می‌شود.

بلوکه کردن توجه (Attention Blocking)، عامل دیگری است که در فرایند پیدایش زبان مؤثر است. براساس این عامل، وقتی یک فرم با یک کارکرد مرتبط شد و یک ساخت زبانی ایجاد گردید، آن فرم، دیگر نمی‌تواند با یک کارکرد ثانویه مرتبط شود، یک ساخت جدید زبانی حاصل کند و باعث آشفتگی در قواعد دستوری زبان شود (Ibid: 105-106).

نوحاسته‌گراها نیز برای تأیید نظریه پردازش خود از مبانی نظری متقنی بهره برده‌اند که در ادامه به دو مورد از مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

۱. نظریه پردازش ورودی ون پتن (Van Patten Input Processing)

براساس این نظریه، یادگیری زبان شامل ارتباط بین فرم - معناست که در حین پردازش برخط داده‌های زبانی ورودی صورت می‌گیرد. سپس این ارتباط تبدیل به ساخت زبانی می‌شود و از جمع این ساخت‌ها، دستور زبان اولیه انسان شکل می‌گیرد (Van Patten, 2004: 55-56). این بدان معناست که یادگیرنده زبان، ابتدا مکانیسم‌های محاسبه‌ای (Computational Mechanisms)، که همان برقراری رابطه بین فرم - معناست را می‌سازد تا دستور زبان خود را به نحوی که اشاره شد، تشکیل دهد، که این حالت پایه است؛ سپس متناسب با نوع زبان ورودی، ساخت‌های ایجادشده را اصلاح و بازساخت می‌کند تا بیشترین تناسب با زبان ورودی ایجاد شود. فرایند بازساخت سازه‌ها به صورت متوالی و لحظه به لحظه انجام می‌شود و هر لحظه زبان یادگیرنده متناسب بیشتری با زبان مادری خود پیدا می‌کند. به همین دلیل است که کودکان در مراحل اولیه یادگیری زبان از

فرم‌های زبانی ناقص، نامأنوس و گاهی نادرست استفاده می‌کنند، ولی به‌مرور انطباق‌پذیری با زبان مادری حاصل می‌شود.

همچنین براساس این نظریه، فرایند یادگیری زبان یک فرایند تدریجی است؛ به این معنا که قدرت پردازش مکانسیم‌های محاسبه‌ای پیش‌گفته در مراحل اولیه پیدایش زبان بسیار محدود است، ولی این قدرت پردازش به‌صورت سلسله‌مراتبی در مراحل بعدی پیدایش زبان افزایش می‌یابد (Ibid: 45). چامسکی دلیل این محدودیت را پیش‌ساخت‌های فطری زبان و گرامر جهانی می‌داند، ولی نوحاسته‌گراها منشأ این محدودیت‌ها را فیزیکی می‌دانند؛ به این ترتیب که محدود بودن فیزیکی و ظرفیت مکانسیم‌های محاسبه، توزیع توجه آنها به جنبه‌های مختلف زبان را محدود می‌کند.

به‌طور خلاصه براساس این نظریه، یادگیری زبان به‌دلیل محدودیت‌های پردازش، سلسله‌مراتبی است که در آن دانش اعلانی (Declarative knowledge) به‌طور تدریجی تبدیل به مهارت رویه‌ای (Procedural Skill) می‌شود و بنیان پردازش داده‌های زبانی و به‌تبع آن ایجاد رابطه فرم - معنا را مهیا می‌کند و دستور زبان را شکل می‌دهد. سپس این دستور زبان براساس داده‌های جدیدتر بازساخت می‌شود و حداکثر انطباق را با زبان مادری پیدا می‌کند.

۲. نظریه پردازشگر بهینه اوگرادی (O'Grady Efficiency Processor)

اوگرادی معتقد است یک نظام محاسبه‌ای خطی که براساس بهینگی عمل می‌کند، داده‌های ورودی را پردازش و چگونگی عمل و جایگاه مؤلفه‌های زبانی را در یک زبان خاص تعیین می‌کند (O'Grady, 2008: 93). بنابراین چیزی به اسم دستور زبان وجود ندارد و ویژگی‌های کلیدی نحوی زبان، از این راه‌انداز بهینه نروفیزیولوژیک بهره می‌برند که باعث کاهش بار واردشده بر حافظه کاری (Working Memory) می‌شود. بنابراین این نظام محاسبه‌ای پردازش، داده‌های زبانی ورودی ذهن را پردازش می‌کند و خروجی آن تولید زبان انسان است. برای اینکه این پردازش سریع‌تر انجام بگیرد، ذهن انسان باید کمترین اطلاعات زبانی را در خود ذخیره کرده باشد. بنابراین ذهن در حین پردازش برخط داده‌های زبانی، به‌جای تحلیل، به‌صورت سریع به روتین‌های ذخیره‌شده در قاموس (lexicon) خود رجوع می‌کند و ویژگی‌های زبانی را به داده‌های زبانی می‌افزاید (Ibid: 85).

بنابراین نظریه‌های ذکر شده، فرضیه نخواستگراها مبنی بر ذاتی نبودن توانایی زبانی را تأیید می‌کنند. بر این اساس، زبان از تعامل فرد با محیط و در پی محاسبه احتمالات آماری از داده‌های زبان ورودی توسط مغز به صورت پسینی (بعد از تولد) ظهور پیدا می‌کند. مطالعات و شواهد تجربی زیادی نیز مؤید این نظریه‌ها بوده‌اند.

بنیان‌های فلسفی نخواستگرای

جان لاک یکی از منتقدان نظریه فطری‌گرایی است. او در "polemic" خود علیه فطری‌گرایان این نکته را مطرح می‌کند که تصویرپردازی و نظریه‌پردازی تجربه‌گرا، یک مدل کارا تر و ساده‌تر برای چگونگی دانش و فهم انسانی است (Locke, 1690: 12). بر اساس نظریات لاک، فطری‌گرایان به نقش ویژگی‌های درون‌زاد انسان همراه با تجربه در یادگیری انسان تأکید می‌کنند، درحالی‌که تجربه‌گرایان در یک توضیح ساده‌تر، تمام دانش و یادگیری بشری را حاصل تجربه صرف می‌دانند. فلاسفه تجربه‌گرا مانند لاک و هیوم به این نکته اعتقاد دارند که اگر اصول درون‌زادی در ذهن انسان وجود داشته باشد، باید بتوان آن را در قسمت آگاه ذهن انسان جستجو کرد، درحالی‌که کودکان هیچ آگاهی‌ای از ویژگی‌های درون‌زاد زبانی خود ندارند. لایبنیتس با مطرح کردن حالت آگاهانه ذهن تا حدودی به این انتقاد پاسخ داده است (Libeniz, 1714: 111-112). این در شرایطی است که لاک در رد برهان فقر محرک، برهان کفایت محرک را مطرح می‌کند و در آن قوه ادراک و انعکاس تفکر (تفکر بر تفکر)، منشأ همه ایده‌ها و قوه‌های ذهنی افراد است و بر اساس آن، ذهن انسان قادر است نامنتهای فضا، اعداد، ماده و ... را درک کند (Locke, 1690: 13-17). این همان ایده‌های ذهنی انتزاعی است که فلاسفه عقل‌گرا استخراج آنها از ادراک تجربی را ناممکن می‌دانستند. این درحالی است که لاک فراگیری این موارد انتزاعی را نتیجه کنش مکانیسم‌های تعقل بر تجربه ورودی به ذهن و امکان‌پذیر عنوان کرده است (Ibid).

آنچه از مباحث فوق برمی‌آید، گواه قرابت بیشتر دیدگاه فلاسفه عقل‌گرا به ابعاد اخلاقی، توحیدی و متافیزیک وجود انسان است. آنها انسان را وجودی متمایز از همه موجودات عالم می‌دانند که تعلق کامل به این جهان مادی ندارد؛ انسان‌ها به واسطه موهبت خدادادی که از سوی خداوند در تفکر آنها فعال شده است، هدایت شده و قابلیت درک عمیق‌تری از ماهیت و طبیعت

جهان دارند. این درحالی است که تجربه‌گرایان، درک انسان از جهان را ناشی از تجربه و تلاش فردی او برمی‌شمارند. به عبارت دیگر، تجربه‌گرایان بر این باورند که خداوند قوه کلی تعقل را به انسان داده است و براساس همین قوه تعقل، می‌توان دانش را از طریق تجربه به‌دست آورد؛ به همین دلیل دانش، خدادادی نیست و کاملاً اکتساب خود انسان است (Quine, 1951: 10-12). با این تصویر کلی، انسان‌ها موجوداتی ماتریالیستی و تداوم جهان طبیعی‌اند؛ بنابراین هیچ عنصر خدادادی در درون انسان وجود ندارد و انسان به‌جز دانشی که از طریق تجربه خویش حاصل کرده است، هیچ پناهی ندارد^۱ (Ibid).

نقدهای واردشده بر نظریه نوحاسته‌گرایی

از نظر زبان‌شناسی، حامیان نوحاسته‌گرایی بر این عقیده‌اند که برقراری رابطه بین فرم - معنا، بنیان ساخت سازه‌های زبانی را تشکیل می‌دهد. هرچه فراوانی این رابطه‌ها در ورودی زبانی یادگیرنده زبان بیشتر باشد، احتمال ساخت آن سازه زبانی بیشتر است. زبان در این حالت عبارت است از مجموعه‌ای از الگوهای احتمال محور که با افزایش فراوانی در ورودی زبانی فرد یادگیرنده، تقویت می‌شوند و به دستور زبان تبدیل می‌گردند.

انتقاد منطقی‌ای که در اینجا مطرح است و نوحاسته‌گراها پاسخ متقنی برای آن ارائه نکرده‌اند این است که فراگیری الگوهای احتمالی در ورودی زبانی، خود نتیجه یادگیری است، نه اصل یادگیری (Mitchell, Myles, Marsden, 2013: 125). انتقاد دیگری که بر نوحاسته‌گراها می‌توان وارد کرد، ادعای آنها در مورد خالی بودن سیستم ذهنی انسان از زبان هنگام تولد است. بر همین

۱. جان لاک یک دوگانه‌نگر و خداپرست بود و به جهان پس از مرگ اعتقاد داشت، اما دلایلی که در رد فطری‌گرایی فلاسفه عقل‌گرا مطرح کرد، بنیان‌های نظری هیوم را شکل داد که بنیان فکری نوحاسته‌گرایان است. برخلاف دکارت که به وجود موهبت‌های خدادادی ذهن و تقریر پیشینی اعتقاد داشت، لاک ذهن انسان را لوح سفیدی می‌دانست و به تقریر پیشینی اعتقاد نداشت و دانش را تقریری پسینی از طریق تجربه می‌دانست که از طریق درک حسی انسان از جهان فیزیکی شکل می‌گیرد. با این حال، لاک به خدادادی بودن قوه تعقل اعتقاد داشت. این در حالی است که هیوم همانند لاک به تشابه ذهن انسان به لوح سفید هنگام تولد اعتقاد داشت، ولی حتی قوه تعقل را اکتسابی می‌دانست و به خدادادی بودن آن اعتقاد نداشت. نوحاسته‌گرایان نیز مانند هیوم می‌اندیشند. آنها بر این عقیده‌اند که مکانیسم محاسباتی ناظر بر یادگیری زبان، از طریق تجربه شکل می‌گیرد و زبان نیز به تبع این مکانیسم محاسباتی از طریق تجربه اکتساب می‌شود.

اساس است که آنها زبان و یادگیری آن را پسینی عنوان کرده‌اند؛ به این ترتیب که انسان به کمک قوه تعقل و مکانیسم‌های مخصوص یادگیری، زبان را از عدم، شروع به ساخت می‌کند. حال فرض کنید اگر این مکانیسم‌ها فطری و درون‌زاد نباشند، چگونه می‌توان بر لوح خالی ذهن پدیده پیچیده‌ای همچون زبان را نگاشت؟ براساس همین مسئله، ادعای نوحاسته‌گراها در مورد پسینی بودن مطلق زبان مطرود به‌نظر می‌رسد (Ibid)؛ زیرا آنها به هیچ امر پیشینی اعتقاد ندارند، ولی مکانیسم‌ها را پایه یادگیری زبان می‌دانند. اگر هیچ امر پیشینی‌ای نیست، این مکانیسم‌ها از کجا آمده‌اند؟

از نظر فلسفی نیز یکی از دلایل طرف‌داری فلاسفه و محققان تجربه‌گرا از نوحاسته‌گرایی، ساده‌تر بودن مدل نظری آن نسبت به مدل ارائه‌شده از سوی فلاسفه عقل‌گرا است. نوحاسته‌گراها در مدل نظری خود در تصویرسازی بسط و رشد روان‌شناختی ذهن انسان، به ساختارها و فرایندهای کمتر و ساده‌تری قائل هستند. این در شرایطی است که این سادگی در همه جنبه‌ها صدق نمی‌کند. مدل فطری‌گراها از دانش ذهنی انسان در بسیاری از جنبه‌های دیگر ساده‌تر است و توضیح محتمل‌تری برای فرایند یادگیری انسان ارائه می‌دهد. برای مثال، تصویرسازی نظری فطری‌گرایان از رشد ذهنی (Cognitive Development) و تداوم تکاملی آن (Evolutionary Continuity) بسیار ساده‌تر است.

همچنین یکی از نقاط قوت تجربه‌گرایان، تکیه بر نقش تجربه و تعامل ذهن با محیط در یادگیری است. این در شرایطی است که فطری‌گرایان نیز در موارد بسیاری، از شواهد تجربی برای اثبات مدعای خود بهره برده‌اند که از آن جمله می‌توان به شواهد تجربی در روان‌شناسی، یادگیری حیوانات، زبان‌شناسی، انسان‌شناسی و نروفیز یولوژی اشاره کرد (Scholz, Pullum, 2002: 191). علاوه بر این، شواهد بیولوژیکی فراوانی بر درون‌زادی بودن زبان انسان تأکید کرده‌اند. برای مثال در سال ۲۰۰۳ دانشمندان دریافتند که برخی از نرون‌ها در مغز انسان وجود دارند که در یادگیری زبان انسان نقش دارند. این نرون‌ها که نرون‌های آینه (Mirror Neurons) نام دارند، باعث می‌شوند مغز انسان قدرت متمایزی برای یادگیری زبان داشته باشد و مغز انسان را برای برخی فرایندهای لازم یادگیری زبان، مانند تقلید، تمایز داده‌اند (Bickerton, 2007: 518). این فرایندها نقش مهمی در یادگیری زبان انسان دارند. شواهد تجربی و بیولوژیک زیادی نشان

می‌دهد که این نرون‌ها به‌صورت درون‌زادی برنامه‌ریزی شده‌اند. همچنین تحقیقات نشان داده است که یک ژن موسوم به ژن FOXP2 نقش مستقیمی در یادگیری زبان انسان دارد (Arif, 2009: 175-179).

نقدی دینی بر نظریه نوخاسته‌گرایی

در فرهنگ دینی و قرآنی، فطرت نحوه خاصی از آفرینش است که حقیقت آدمی به آن نحو سرشته شده است. فطرت در اصطلاح به ویژگی‌ها، بینش‌ها و گرایش‌های خدادادی غیر اکتسابی ای گفته می‌شود که خداوند متعال در خلقت نوع انسان لحاظ کرده است (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۳: ۶۰۲). از آنجاکه امور فطری از لوازم وجود انسان‌اند (امام خمینی، ۱۳۹۴: ۱۸۰)، این نوع خاص خلقت در طول تاریخ ثابت و برای همه انسان‌ها به یک صورت محقق می‌شود و هیچ‌کس در آنها اختلافی ندارد، گرچه عوامل بیرونی در رشد یا رکود آنها مؤثرند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۲۶-۲۷). اموری چون حس حقیقت‌جویی، تقدس‌گرایی، کمال‌خواهی و حس دینی انسان، از این جمله‌اند.

از تعاریف و مختصات مذکور به‌دست می‌آید که امور فطری در همه انسان‌ها از ابتدای خلقت آنها به‌صورت بالقوه وجود دارند و رشد و تقویت آنها وابسته به عوامل متعدد درونی و بیرونی فرد است. توجه و تقویت یک امر فطری در قالب یک حرکت، سبب رشد و خروج تدریجی آن از قوه به فعل می‌گردد. از آنجاکه عوامل متعددی در سرعت و بقاء حرکت تأثیرگذارند، به نسبت آن، رشد یک امر فطری و فعلیت آن در انسان‌های مختلف نیز متفاوت است.

تذکری که مأموریتی عام و فراگیر برای پیامبران تعریف شده^۱، جهت یادآوری آنچه در نهاد انسان‌ها قرار داده شده، است و به هیچ وجه پدیدآورنده و ایجادکننده آن امور ذاتی در انسان نیست. از آنجاکه امور فطری تحت تأثیر عواملی چون جهل، غفلت و توجه بیش از حد به غرایز دچار رکود می‌شوند، ممکن است هیچ‌گاه به مقام فعل نرسند و همواره در حالت قوه باقی بمانند یا در مراحل اولیه فعلیت متوقف شوند.

با توجه به مختصات و مقتضایی که از فطرت بیان شد، می‌توان در دفاع از فطری بودن زبان، نقدهایی را بر نظریه نوخاسته‌گراها وارد نمود که در ادامه به آنها اشاره می‌شود:

۱. «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (غاشیة: ۲۱).

- آن گونه که گذشت، نخواستگراها بر این باورند که بالاتر بودن فراوانی یک محرک در داده‌های زبانی تجربه‌شده سبب پردازش بالاتر و تسریع در یادگیری می‌شود. با تعریفی که از فطرت ارائه شد، این مسئله منافاتی با فطری بودن زبان ندارد؛ زیرا زمانی که پذیرفتیم امور فطری حالت بالقوه دارند و محرک‌های خارجی می‌توانند در اصل فعلیت و سرعت آن تأثیرگذار باشند، فراوانی یک محرک در داده‌های زبانی تجربه‌شده نیز به همان اندازه در تحریک منجر به فعلیت و سرعت حرکت آن تأثیرگذارند. از این رو دلیل آنها تأییدی بر فطری بودن زبان است.

- در بیان عامل «سایه‌افکنی» از عوامل مورد نظر نخواستگراها در ایجاد ساخت‌های زبانی آمده است که برجسته‌تر بودن یک محرک از سایر محرک‌های زبانی، احتمال ایجاد رابطه بین شکل زبانی و کارکرد و به تبع، احتمال تشکیل ساخت زبانی را تقویت می‌کند. این مطلب نیز فطری بودن زبان را به چالش نمی‌کشد؛ زیرا گذشت که فطری بودن یک امر، به معنای واحد یکسان در همه انسان‌ها نیست، بلکه فعلیت آن در افراد مختلف دارای شدت و ضعف است و درجات مختلفی از ظهور را دارد. این نحوه از ظهور و درجه شدت، وابسته به محرک‌های مختلف درونی و بیرونی امر فطری است.

- عامل دیگری که مستمسک نخواستگراها در ایصال به مطلوب شده، بلوکه کردن توجه در فرایند ظهور زبان است؛ به این صورت که ارتباط یک فرم با یک کارکرد و ایجاد یک ساخت زبانی، مانع ایجاد کارکرد ثانویه آن فرم می‌شود. این عامل نیز با آنچه در مورد فطرت گفته شد، رد می‌شود؛ آنچه در اینجا بیان شده، فعلیتی است که مربوط به مراحل ظهور و بروز زبان است، درحالی‌که از فطری بودن زبان، وجود بالقوه آن در همه انسان‌ها منظور است و در مرحله قوه، کارکرد و ساختی مطرح نیست تا فرمی با ظهور در کارکردی خاص، مانع از ورود کارکردی دیگر باشد. چنانچه ذهن انسان مرحله قوه را پشت سر گذاشت و اندک فعلیتی در یادگیری زبان در خود ایجاد نمود، آنگاه می‌توان پذیرفت که ارتباط یک فرم با کارکردی مانع ایجاد کارکردهای ثانویه آن فرم خواهد بود؛ اما لازمه این مسئله، فعلیتی است که مسبوق به قوه است و بدون وجود آن قوه، پذیرش فرم‌های مذکور ممکن نخواهد بود.

- نظریه پردازش ورودی و پتن نیز اشاره دارد که هنگام پردازش برخط داده‌های زبانی ورودی، یادگیری زبان که ارتباط بین فرم - معناست، صورت می‌گیرد؛ این ارتباط تبدیل به ساخت

زبانی می‌شود و از تجمیع آنها، دستور زبان اولیه انسان شکل می‌گیرد. در نقد این نظریه می‌توان گفت تمام حرکت‌هایی که خروج تدریجی از قوه به فعل هستند نیز این‌گونه‌اند و به‌مرور، قوه‌ها تبدیل به فعلیت می‌شوند و با گذشت زمان، از قوه آن امر کاسته و به فعلیت آن افزوده خواهد شد و چنانچه از ابتدا به‌صورت بالفعل وجود داشته باشد، حرکتی در آن صورت نمی‌گیرد. در اینجا استعداد پردازش داده‌ها در فرد وجود دارد که با دریافت داده‌های زبانی به پردازش آنها می‌پردازد و این همان است که ما از آن به امر فطری نام می‌بریم.

- اوگردی نیز به‌عنوان یکی از حامیان امرجنتیسم، نظریه پردازشگر بهینه را مطرح نموده که شبیه نظر ون پتن است، غیر از اینکه در نظر او پردازش داده‌های ورودی به‌سبب ابزار فیزیولوژیکی و عصبی است که این مسئله هم منعی برای پذیرش فطری بودن زبان ندارد. منظور از فطری بودن زبان این نیست که تمام ابزارهای مورد نیاز آن نیز فطری است، بلکه در حرکت از قوه به فعل مانعی برای استفاده از ابزار فیزیولوژیکی وجود ندارد. به‌عنوان مثال یکی از امور فطری بشر، حس زیبایی‌دوستی است. این حس در نهاد همه انسان‌ها قرار داده شده است، اما بدون استفاده از ابزار حواس ظاهری، این میل در انسان بروزی نخواهد داشت و زمانی این حس فطری به منته ظهور خواهد رسید که ابزاری چون چشم باشد تا زیبایی را ببیند و به ذهن منتقل کند؛ در غیر این صورت حس مذکور هیچ‌گاه محقق نخواهد شد.

- علاوه بر آنچه گفته آمد، علامه طباطبایی ذیل آیه ۴ سوره الرحمن^۱ به مسئله «بیان» اشاره نموده است و در تفسیر آن، ضمن اینکه از آن به قدرت تکلم و انتقال مفاهیم بین انسان‌ها تعبیر می‌کند، ریشه آن را در اصل خلقت انسان می‌داند که با تکوین و ایجاد خداوند در او قرار داده شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹: ۱۵۸-۱۵۹).

نتیجه

با تعریفی که اندیشمندان دینی از فطرت ارائه نموده‌اند، به‌دست می‌آید که وجود استعداد یادگیری و استفاده از زبان در نسل بشر، نشان از فطری بودن آن است و رشد و گسترش این توان، به عوامل و محرک‌های مختلفی بستگی دارد. با این بیان نمی‌توان یادگیری زبان را تنها

۱. «عَلَّمَ الْبَيَانَ».

یک امر پسینی قلمداد کرد و ایجاد آن را بعد از تولد انسان و تنها توسط محرک‌های خارج از حقیقت بشری او دانست.

با این حال ممکن است اشکال شود معنای فطرت و امر فطری در نگاه چامسکی و فطری گرایان غربی متفاوت از نگاه اسلامی و دینی به آن است. در پاسخ به این مسئله باید گفت: اگر هم هر گروه معنای متفاوتی از فطرت را اراده کرده باشد، اما وجه اشتراک هر دو این است که فطرت امری است پیشینی که در نهاد انسان‌ها قرار داده شده و نیاز به کسب ندارد. این وجه اشتراک، نقدهای دینی وارد شده بر نظریه نوخاسته‌گرایان را برای فطری‌گرایان نیز موجه و قابل دفاع می‌نماید؛ زیرا بر فرض اختلاف‌های فراوان، دلایل دیگری نیز به کار برده شده تا مقصود مشترک را که نقض دیدگاه و بیان ناکارآمدی نظریه آنان است، رقم بزند.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۴)، *مجموعه آثار*، تهران: صدرا، چاپ چهارم، ج ۳.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۴)، *تفسیر المیزان*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ج ۱۹.
- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۹۴)، *شرح چهل حدیث*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجاه و هفتم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸)، *تفسیر موضوعی قرآن کریم (فطرت در قرآن)*، قم: اسراء، ج ۱۲.
- Mitchell, R., Myles, F., & Marsden, E. (2013), *Second language learning theories*, Abingdon: Routledge, (3rd ed).
- Chomsky, N (1986), *Knowledge of Language, its nature, its origins and its roots*, Westport, CT: Praeger.
- _____ (1965), *Aspects of a Theory of Syntax*, Cambridge: The MIT Press.
- _____ (1959), "Review of B.F Skinner", *Verbal behavior*. *Language* (35), p 26-58.

- _____ (1995), *The minimalist program*, Cambridge: MIT Press
- _____ (1981), *Lectures on government and binding*. Dordrecht, Foris.
- Hawkins, R (2008), *Current Emmergentist and nativist perspectives on second language acquisition*, *Lingua* (118), 465-477.
- Jackendoff, R & Pinker, S (2005), *the nature of the language faculty and its implications for evolution of language*, *Cognition*, p 211–225.
- Van Patten (2007), *Input processing in Second Language Acquisition*, Lawrence Erlbaum, p 36 – 115.
- O’Grady, W. (2008), *Language without Grammar*, *Handbook of Cognitive Linguistics and language acquisition*, Abingdon, Routledge, p 67-139
- Leibniz, G.W. (1704), *New Essays on Human Understanding*, trans. and ed. P. Remnant and J. Bennett, Cambridge: Cambridge University Press.
- _____ (1714), “*Monadology*”, in G.W. Leibniz: *Philosophical Texts*, trans. and ed. R.S. Woolhouse and R. Francks, Oxford University Press, Oxford University Press, London.
- Descartes, R. (1647), “*Notes Directed Against a Certain Program*”, in Haldane and Ross, eds. *The Philosophical Works of Descartes*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Locke, J. (1690), *An Essay Concerning Human Understanding*, ed. P.H. Nidditch, Oxford University Press, London.
- Quine, W.V. O. (1951), “*Two Dogmas of Empiricism*” in *From a Logical Point of View*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Scholz, B & G Pullum (2002), “*Searching for Arguments to support linguistic nativism*”, *The Linguistic Review* (19), 185-223.
- Arif, H (2009), *FOXP2: A gene for language and speech*. *The Dhaka University Journal of Linguistics*: Vol. 2 No.3, P 173-184.
- Bickerton, D (2007), “*Language evolution: A brief guide for linguists*”, *Lingua* (117), 510–526.